

بنام خداوند مهر و خداوند جان
خداوند بخشنده و مهربان

من ادا ت گفت و گو می کنم
گفت و گو هایی برای تغیر باشد و شکوفایی انسان ها

محمود پیر حیا تی
با مقدمه علی اکبر قزوینی

سرشناسه : پیرحیاتی، محمود، ۱۳۵۲-
 عنوان و نام پدیدآور : من با دلت گفت و گو می کنم : گفت و گوهایی برای تغییر، رشد و شکوفایی انسان ها
 /محمود پیرحیاتی ؛ با مقدمه علی اکبر قزوینی.
 مشخصات نشر : مشهد: شاملو، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری : ۱۴۴ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 شابک : 978-600-116872-7؛ ۲۸۰۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 عنوان دیگر : گفت و گوهایی برای تغییر، رشد و شکوفایی انسان ها.
 موضوع : پیرحیاتی، محمود، ۱۳۵۲- -- خاطرات
 موضوع : خاطرات ایرانی -- قرن ۱۴
 موضوع : Iranian diaries -- 20th century
 شناسه افزوده : قزوینی، علی اکبر، ۱۳۵۶-، مقدمه نویس
 رده بندی کنگره : PIR
 رده بندی دیویی : ۸۱۵۳/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۶۰۸۲۰۰۰۰

من با دلت گفت و گو می کنم

محمود پیرحیاتی

طرح جلد: بابک شیاقی حصار

لیتوگرافی: پارسا

چاپخانه: ایران زمین

چاپ اول، زمستان ۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

شابک: ۷-۸۷۲-۱۱۶-۶۰۰-۹۷۸

انتشارات شاملو

مشهد- بلوار عبدالمطلب- عبدالمطلب ۳۰ - مائری هشت- پلاک ۸۴

همراه: ۰۹۱۵۱۱۱۵۶۰۸

shamlo.pub@gmail.com

Telegram: @shpub

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۳	آغاز سفر
۱۹	پرواز
۳۵	فروود
۳۷	لحظه دیدار
۴۷	تغییر
۵۱	ترس
۵۹	شادی
۶۹	کودک بودن
۷۳	من کیستم؟
۷۹	عزت نفس و اعتماد به نفس
۸۷	قدرشناسی
۹۳	هدف و بی‌هدفی
۹۵	الگوها
۱۰۱	نشانه‌ها
۱۰۵	پذیرش
۱۱۱	موفقیت
۱۱۵	کار و اشتغال
۱۱۹	کمال‌گرایی
۱۲۹	تصمیم و انتخاب
۱۳۳	بارگاه مولانا
۱۴۱	وداع

زمانی که اوراق کتاب «فقط آویزان خودت شو» را می‌خواندم، در تورنتو بودم. آن روزها هنوز محمود پیرحیاتی با از نزدیک ملاقات نکرده بودم. هرچند «دیدار» ما در ساحتی دیگر رخ داده بود که اجرای آن را در مطلبی در سایت خودم نوشته‌ام.* «فقط آویزان خودت شو» را وقتی می‌خواندم، عموماً به کافی‌شاپی نزدیک خانه‌ام می‌رفتم و در میان رسیدن جعبه‌های داغ و خوش‌عطر قهوه، و در فضایی که در آن کلمات انگلیسی در آئینه چینی و روسی و فارسی و... موج می‌زد، با واژه‌های جانبخش این کتاب جان می‌گرفتم و به قول محمد صالح‌علا «زلف گرہ می‌زدم».

روزها از پی هم سپری شدند و سرانجام یک روز پاییزی در تهران، در میدان فردوسی، محمود پیرحیاتی را دیدم. همدیگر را در آغوش گرفتیم و جای همه

شما خالی، یک دیزیِ مستی در رستوران عیاران، که بعداً یکی از پاتوق‌های ما شد، زدیم. آن دستی که همه چیز را پیش می‌برد، اینگونه مقدّر کرده بود که با هم به بارگاه مولانا در قونیه نیز برویم و همراه با جمعی از یاران همدل، سفری سراسر شور و عشق و نور و معنویت (و البته شادی و شادمانی) را در حریر آن پیر دلسوخته از سر بگذرانیم. (در مراسم سماع، که طی شب‌های منتهی به شب عرس یا شب وفات مولانا در مرکز فرهنگی مولانا در قونیه برگزار می‌شود، شاه و بیگاه مولانا را به نام «حضرت پیر» می‌خوانند.)

محمود پیرحیات مرده داده بود که کتاب بعدی‌اش از برکات این سفر خواهد بود، و من مشتاق بوده‌ام هر چه زودتر این کتاب (که از قضا من هم در آن «حضور» داشتم)، به پایان برسانم تا آن را بخوانم. و پیرحیاتی مهربان، این دوست عزیز شفیق، این «رفیق را» تا کتاب تمام شد، اولین نسخه تاییپ‌اش را به من داد که بخوانم و گفت بر آن مقدمه هم بنویسم! اوراق این کتاب، این بار نه همراه با قهوه و دونات در «تیم هورر» کانادا، که به همراه چای سبز و نبات و مویز و خرما، در کنار خود نویسنده خوانده شد. زمانی که اوراق «فقط آویزان خودت شو» را می‌خواندم، آن لحظه‌ها که از هر م کلمه‌ها گُر می‌گرفتم و اشک سرازیر می‌شد، جایز برای خالی کردن آنها نبود. این بار اما در میانه خواندن «من با دلت گفت و گو می‌کنم»، بارها محمود پیرحیاتی را در آغوش گرفتم (یا او مرا در آغوش گرفت، یا شاید هر دو در آغوش آن دستی بودیم که همه چیز را پیش می‌برد...)؛ و اشک‌هایی ناگفتنی جاری شد.

من دردِ تو را ز دست آسان ندهم
دل بر نکنم ز دوست تا جان ندهم
از دوست به یادگار دردی دارم
کان درد به صد هزار درمان ندهم

نمی‌دانم دل شما اکنون هوایی کجاست، نمی‌دانم شادمان است یا غمگین، نمی‌دانم زنگار گرفته یا آینه صافی است... در هر صورت، «من با دلت گفت‌وگو می‌دم» همه از دل برآمده و لاجرم بر دل می‌نشیند. در هر حالی که هستید، اگر دوست دارید حالتان بهتر شود و این حال بهتر، انگیزه‌ای و محرکی برای بهتر کردن زندگی‌تان شود، پیشنهاد می‌کنم این کتاب را بخوانید. «من با دلت گفت‌وگو می‌کنم» شامل بخشی از جادوانه‌ترین آموزه‌هایی است که فرزانتان و پیران و خردمندان، طی هزاره‌ها سینه به سینه نقل کرده‌اند تا به ما رسیده است.

علی اکبر قزوینی

تهران، ۱۵ مهر ۱۳۹۷